

بررسی تطبیقی واژه مرء و انسان در قرآن کریم

فاطمه خاوری^۱، محمد جنتی فر^۲

چکیده

تنها مخاطب قرآن کریم نسل بشر است که با توجه به موقعیت‌های مختلف با کلماتی مانند انسان، آدم، بشر و مرء نامیده شده است. شاید این کلمات در نظر مخاطب با هم تفاوت چندانی نداشته باشد، اما آنچه واضح است اینکه هیچ امری در قرآن عبث نیست و استفاده از دو تعبیر مجزا پیامی را به دنبال دارد. از میان تعابیر مختلف، کلمه مرء به معنای مطلق انسان است و در ۵ آیه آمده است در حالی که مشابه معنایی این کلمه یعنی، کلمه انسان ۶۴ بار در قرآن به کار رفته است. نگارنده در پژوهش حاضر علت تکرار کلمه مرء در ۵ آیه، تفاوت معنایی آن با کلمه انسان و سیاق آیاتی که در آنها کلمه مرء و انسان به کار رفته است را بررسی می‌کند تا درک بهتری از پیام قرآن داشته و آن را برای رسیدن به کمالات در زندگی مادی و معنوی خود به کار ببرد. نتیجه اینکه معنای قالبی کلمه مرء، مطلق زن و مرد است و سیاق آیاتی که این کلمه در آنها به کار رفته تنذیر و انذار است. برخی آیاتی که کلمه انسان در آنها به کار رفته است انسان را نکوهش و دسته دیگر او را سرزنش کرده‌اند و این تنها با تفکیک بین مراحل هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی انسان ممکن است.

واژگان کلیدی: قرآن، مخاطب، انسان، مرء.

۱. دانش‌پژوه کارشناسی ارشد مترجمی زبان عربی، از کشور پاکستان، مجتمع آموزش عالی بنت‌الهدی، جامعه المصطفی‌العالمیه، قم، ایران.

Email: khavaryfatemeh@gmail.com

۲. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی قم، قم، ایران.

Email: mjanatifar@yahoo.com

۱. مقدمه

قرآن کریم برای حیات و هدایت انسان است. خداوند متعال در قرآن، انسان را با واژه‌های مختلفی خطاب می‌کند. شاید این کلمات در نظر مخاطب (انسان) با هم تفاوت چندانی ندارد، اما آنچه واضح است اینکه از سویی قرآن کریم معجزه جاویدان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است و هیچ امری در آن عبث و بیهوده نیست. ازسوی دیگر به‌طور طبیعی استفاده از دو تعبیر مجزا می‌بایست پیام و هدف خاصی را به‌دنبال داشته باشد. از تعبیری که در قرآن انسان با آن مورد خطاب قرار گرفته کلمه مرء به معنای مطلق انسان است که تنها در ۵ آیه به کار رفته است درحالی که کلمات مترادف آن مانند انسان حدود ۶۴ بار در قرآن به کار رفته است. سوال اصلی این است که چرا تنها در ۵ آیه از خطاب مرء استفاده شده است. در صورت وجود تفاوت معنایی با کلمه انسان، چه هدفی دنبال می‌شود و سیاق آیتی که در آنها این کلمه به کار رفته چیست. پی بردن به این مسئله می‌تواند درک بهتر پیام آیات قرآن را تسریع و تسهیل کند تا انسان آن پیام یا هدف را در زندگی خود برای رسیدن به کمالات معنوی به کار گیرد. پژوهش حاضر با ابزار کتابخانه‌ای و به‌روش تحلیلی-توصیفی و با بررسی کتب لغت‌نامه و تفاسیر و کتب ادبی و بلاغی نوشته شده که هدف آن، واکاوی معنا و کاربرد کلمه مرء با اشاره به تفاوت آن با کلمه انسان است. براساس بررسی اجمالی انجام شده تاکنون هیچ مقاله یا پژوهشی در مورد کلمه مرء نگارش نشده است.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. مرء

با رجوع به کتب لغت و تفاسیر می‌توان دریافت که معنای غالبی این کلمه همان آدم و مطلق مرد و زن است. این کلمه اسم جنس است برای نسل بشر که از زبان سریانی و آرامی گرفته شده و مشتقات دیگری از آن به‌وجود آمده است. آدمی و مرد از نظر صفات پسندیده. مؤنث آن مرأة است. مرأة یعنی، گوارایی. مروثة یعنی، بزرگواری و مردانگی. (طالقانی، ۱۳۶۲، ۶/۲۵۵)

مرأة به معنی طیب و گوارا بودن است. مرء و مرأة به معنی مرد و زن از سریانی (مرا- مرتا) گرفته شده است (مصطفوی، ۱۳۸۰، ۱۶۶/۴). مرء، مرد اذن، آگاهی، اباحه و آزادی، امر و فرمان (طبرسی، ۱۳۶۰، ۲۸۲/۱).

۲-۲. انس، انسان

انسان، بشر به جز جن و فرشته را گویند. این واژه در مذکر و مؤنث یکسان به کار می‌رود و نیز بر مطلق جنس بشری گفته می‌شود. انسان العین یعنی، سیاهی چشم. انسان اصلش از انسیان است؛ زیرا لغت شناسان عربی مصغر آن را اُنسیان دانسته‌اند. یای آخر در تصغیر بر وجود آن در اصل دلالت می‌کند و به سبب کثرت استعمال حذف شده است. (ابن منظور، ۱۴۰۸، ۲۳۱/۱؛ طریحی، ۱۴۰۸، ۱۲۰/۱) در وجه تسمیه انسان به این نام آمده است: «باتوجه به اینکه انسان اصلش انسیان بوده و آن هم از نسیان است و انسان چون با خدای خود عهدی بست و فراموش کرد بدین نام خوانده شد» (حسینی زبیدی، بی تا، ۱۰۲/۴). همچنین بدان دلیل انسان نامیده شد که می‌تواند بین خود و سایر مخلوقات انس و الفت برقرار کند (صدرالمتالهین، بی تا، ۳۰۱/۲). کلمه انسان عَلم برای نوع انسان است و مترادف‌هایی مانند بشر و آدم دارد که هر سه بر افراد انسان صدق می‌کند، ولی در برخی موارد باهم فرق دارند. در بین اهل لغت، کلمه بشر نیز مانند انسان برای نوع انسان است، اما از نظر جسم ظاهری و پوست و بدن، انسان برخلاف کلمه انسان است که مراد باطن و کمالات و استعدادهای درونی اوست (قرشی، بی تا، ۳۸/۱). کلمه آدم را لغت شناسان عَلم برای شخص گرفته‌اند. برخی هم آن را مثل انسان و بشر برای نوع به کار برده‌اند (قرشی، بی تا، ۳۹/۱).

۳. سیاق آیات

باتوجه به تفاسیر می‌توان دریافت که کلمه انسان در آیات به دو صورت به کار رفته است. گاهی انسان را تکریم کرده و بهترین توصیفات را به او اختصاص داده است و گاهی بدترین نکوهش‌ها در مورد انسان به کار رفته و او با الفاظ صریح و غیرصریح سرزنش شده است. این موضوع سبب

شده تا بسیاری از اندیشمندان و مفسران به دنبال این باشند که چرا و چه هدفی در این برخورد دوگانه وجود دارد. نمونه آیه‌ای که انسان را نکوهش کرده‌اند عبارتند از:

- «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ؛ همان کسی که هر چیزی را که

آفریده است، نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد». (سجده: ۷)

- «هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ. حِينَ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَذْكُوراً؛ آیا انسان را آن هنگام از روزگار

[به یاد] آید که چیزی درخور یادکرد نبود. ما انسان را از نطفه‌ای اندر آمیخته آفریدیم تا او را

بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم». (انسان: ۲۰-۱)

نمونه آیه‌ای که انسان را سرزنش کرده‌اند عبارتند از:

- «وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءاً إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ؛ و برای او برخی از بندگان [خدا] را جزئی

[چون فرزند و شریک] قرار دادند. به راستی که انسان بس ناسپاس آشکار است». (زخرف: ۱۵)

- «وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ؛ و از

هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار

درآورید. قطعاً انسان ستم‌پیشه ناسپاس است». (ابراهیم: ۳۴)

۳-۱. نظر اندیشمندان و مفسران پیرامون این آیات

۳-۱-۱. پاسخ اول

ستایش‌ها ناظر به انسان باایمان و نکوهش‌ها ناظر به انسان بی‌ایمان است. (مطهری، ۱۳۷۸،

۲/۲۶۷) استاد مطهری در این باره معتقد است که این مدح و ذم از آن نیست که انسان

موجودی دوسرشتی باشد که نیمی از سرشتش ستودنی است و نیمی دیگر سرزنش شده. نظر

قرآن به این است که انسان همه کمالات بالقوه را دارد و باید آنها را به فعلیت برساند و این خود

اوست که باید سازنده و معمار خود باشد (مطهری، ۱۳۷۸، ۲/۲۶۸). از نظر استاد مطهری

انسان از نظر خصلت‌ها و خوی‌ها موجودی بالقوه است؛ یعنی از آغاز تولد فاقد خوی و خصلت

است برخلاف حیوانات که هریک با برخی ویژگی‌ها متولد می‌شوند. انسان چون فاقد هرگونه

خوی و خصلت است و از طرفی خوی‌پذیر و خصلت‌پذیر است با خصلت‌ها و خوی‌هایی که

رفته‌رفته پیدا می‌کند علاوه بر ابعاد فطری که برای خود می‌سازد یک سلسله ابعاد ثانوی نیز برای خود می‌سازد که او را مسجود ملائکه می‌کند و اگر به وادی تباهی کشیده شود مغضوب خداوند متعال می‌شود. شهید مطهری معتقد است انسان فاقد ایمان و جدا از خدا، انسان واقعی نیست و انسان اگر به یگانه حقیقتی که با ایمان به او و یاد او آرام می‌گیرد، ببیند همه کمالات را دارد و اگر از آن حقیقت یعنی، خدا جدا بماند مانند درختی است که از ریشه‌اش جدا مانده است (مطهری، ۱۳۷۸، ۲/۲۸۷ و ۲۸۸). صاحب تفسیر هدایت می‌نویسد: «هرجا که از کلمه انسان ذکری به میان می‌آید ظاهراً مقصود طبیعت نخستین انسان و پیش از تزکیه و تعلیم است» (مدرسی، ۱۳۷۸، ۱۶/۲۷۷). با توجه به این نظر، ذات انسانی می‌تواند واجد صفات منفی شود اگر مورد تعلیم و تزکیه قرار نگیرد.

اول مؤلفه‌های پاسخ اول

الف) انسان در آغاز تولدش نه واجد صفات مثبت است و نه صفت منفی. او همه اینها را بالقوه دارد و می‌تواند این قوه‌ها را به فعل تبدیل کند. بنابراین، طبیعت نخستین انسان هیچ سمت و سویی ندارد و چون سمت و سو ندارد، نمی‌توان گفت که یکی اصل است و دیگری فرع و یا یکی بر دیگری رجحان دارد. درحقیقت انسان است که باید به قابلیت‌هایش سمت و سو دهد و آنها را از قوه محض به فعلیت برساند. در نتیجه طبیعت انسان چون فعلیت و جهت‌ی ندارد نه به آن ستایشی تعلق می‌گیرد و نه نکوهشی.

ب) ستایش‌های خداوند در قرآن به انسان تربیت شده زیر نظر انبیای الهی تعلق می‌گیرد و نکوهش‌های او به انسان دورمانده از ایمان. اگر انسان در مسیر از قوه به فعل درآمدن به عامل ایمان تمسک کند و زیر نظر تربیت‌مربیان الهی قرار گیرد و خودسازی و تهذیب نفس کند خصلت‌های نیک خود و کمالات و استعداد‌های مثبتش را به فعلیت درمی‌آورد و تنها در این صورت است که ستایش‌های خداوند از انسان به او تعلق می‌گیرد، اما اگر چنین نشد و انسان به این ابعاد مثبت روی نیاورد و خود را از ایمان و تقوا دور کرد دیگر این انسان ارزش و لیاقت ستایش خداوند را نخواهد داشت، بلکه مستوجب سرزنش و نکوهش خواهد بود. این

انسان ابعاد منفی وجودی خود را به فعلیت درآورده است آن‌گاه به صورت موجودی ظالم و جاهل درخواهد آمد.

دوم) نقد پاسخ اول

این دیدگاه وجود استعداد‌های مثبت و منفی در انسان را به شکل یکسان می‌پذیرد. از نظر صاحبان این دیدگاه هیچ‌یک از این دو بر دیگری اصالت و برتری ندارد. اگر زمینه‌های به فعل درآوردن هریک فراهم شود به عرصه ظهور می‌رسد، اما اینکه اصالت با کدام است، پرسشی است که پاسخش را از دیدگاه اول نمی‌توان دریافت. نکته دیگر اینکه به نظر می‌رسد ایمان، تزکیه و تعلیم مربوط به مرحله‌ای است که انسان اختیار و اراده دارد و خداوند او را به اجرای اوامر و ترک نواهی تکلیف کرده است، درحالی‌که بسیاری از مدح‌های قرآن از انسان ناظر به این مرحله نیست و به مرحله قبل از این توجه دارد که همان مرحله تکوین است. شاید بهتر است گفته شود مدح در اینجا مدح آفریننده انسان است که برای به کمال رساندن او چنین امکانات و استعداد‌هایی در اختیارش قرار داده است، پس نمی‌توان گفت همه مدح‌های خداوند به انسان به علاوه ایمان تعلق می‌گیرد.

۳-۱-۲. پاسخ دوم

مدح‌ها ناظر به فطرت انسان و نکوهش‌ها ناظر به طبیعت انسان است. (جوادی آملی، ۱۳۸۲، ص ۲۹۲) در این دیدگاه، انسان همه استعداد‌های منفی و مثبت را به شکل بالقوه دارد، اما استعداد‌های مثبت در فطرت اوست و استعداد‌های منفی در طبیعتش و اولی اصل است و دومی فرع. آیت‌الله جوادی آملی معتقد است که در فرهنگ قرآن هر جا سخن از نکوهش انسان درمیان است گفت‌وگو از انسانی است که از خاک آفریده شده و هر جا از کرامت و بزرگی مقام انسان سخن می‌رود منظور انسانی است که مسجود فرشتگان و جانشین خدا در زمین است؛ یعنی نکوهش‌ها به طبیعت انسان مربوط است و ستایش‌ها به روح و فطرت او بازمی‌گردد. این دسته صفات منفی انسان از طبیعت و ذات او ناشی می‌شود اگرچه ذات و طبیعت وی فرع و تابعی از فطرت اصیل اوست.

اول) نقد پاسخ دوم

صاحبان این دیدگاه، مدح خداوند از انسان را به فطرت او راجع می‌دانند درحالی که بسیاری از مدح‌ها و تعاریف و تمجیدهای خداوند از انسان به مرحله هستی‌شناختی انسان و ذات و تکوین او برمی‌گردد. این دیدگاه تنها مواردی را می‌پذیرد که مربوط به ارزش‌گذاری اخلاقی است و انسان به سبب پیروی فطرتش و غلبه دادن آن بر طبیعتش مورد مدح خدا قرار گرفته است.

۳-۱-۳. پاسخ سوم

ستایش‌ها ناظر به کرامت ذاتی انسان و سرزنش‌ها ناظر به مرحله کرامت اکتسابی انسان است. آیت‌الله مصباح در مورد این پاسخ می‌فرماید: «یک‌دسته آیات قرآنی ناظر به کرامت تکوینی انسان و هدف مدح در آنها مدح فعل خداست. اگر انسان فضیلتی هم دارد به اعتبار این است که متعلق تکریمات الهی است و گرنه با نظر دقیق باید گفت این کرامت‌ها از آن خداست، اما جایی که پای افعال اختیاری به میان آید دیگر جای کرامت عمومی و همگانی نیست» (مصباح، ۱۳۸۶، ص ۳۶۵).

اول) نقد پاسخ سوم

آنچه در این دیدگاه وجود دارد و دیدگاه‌های دیگر از آن غفلت دارند نگاه جامعی است که به انسان دارد؛ هم به تکوین انسان نظر دارد و هم به تشریح او. هم جنبه هستی‌شناختی‌اش مورد توجه است و هم جنبه ارزش‌شناختی. بررسی آیات قرآن نشان می‌دهد که بیش‌تر مدح‌های خداوند ناظر به مراحل است که انسان برتر از دیگر موجودات بوده و رتبه برتری نسبت به آنها دارد.

۳-۱-۴. پاسخ چهارم

مذمت و تقبیح خداوند به قناعت انسان به موارد و زمینه‌های خلقت او بازمی‌گردد. (جعفری، بی‌تا، ص ۱۱۰) این دیدگاه پس از تحلیل و تقسیم اوصاف انسان برای هر یک حکم ویژه‌ای تعریف

می‌کند. علامه محمدتقی جعفری در این زمینه می‌نویسد: «این اوصاف ده‌گانه را که در آیات ملاحظه می‌کنیم هیچ‌یک بیان‌کننده ماهیت انسانی نیست، بلکه بیان یک رشته پدیده است که با نظر به عوامل مناسبی در انسان‌ها ایجاد می‌گردد» (جعفری، بی‌تا، ص ۱۰۷).

اول) نقد پاسخ چهارم

این دیدگاه در مورد مدح خداوند از انسان ساکت است، اما در زمینه نکوهش او از انسان بر این استوار است که چون انسان در زمینه خلقتش متوقف شده، به حال طبیعی‌اش رها شده و به سوی کمال حرکت نمی‌کند مستوجب نکوهش خداوند است. در مورد توصیف انسان در قرآن هفت دیدگاه مطرح شده است. سرانجام این دیدگاه چنین بیان می‌شود:

- خداوند از سویی به انسان امکانات و توانایی‌های ویژه‌ای بخشیده که سایر مخلوقات از آنها بی‌بهره هستند و او به این استعدادها تجهیز شده است.

- از سوی دیگر، خداوند از انسان که اراده و اختیار دارد مسئولیت‌ها و تکالیفی را مطالبه کرده است. - توجه به این نکته ضروری است که دسته اول از آیات که انسان را ستایش می‌کنند ناظر به انسان با امکانات خدادادی هستند. دسته دوم که او را نکوهش می‌کنند ناظر به کیفیت برخوردی است که انسان در برابر تکالیف و مسئولیت‌هایش دارد. اگر انسان از عهده تکلیفش به خوبی برآمد مستحق ستایش خواهد بود و اگر نتوانست به طور شایسته ادای تکلیف کند مستوجب نکوهش است.

بنابراین، خلط بین متعلق هر دسته از آیات انسان را در دریافت مقصود از آنها دچار اشتباه می‌کند و در نهایت تفکیک بین مراحل هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی انسان کلید حل معماست. با توجه به آنچه بیان شد مشخص می‌شود آیتی که کلمه انسان در آنها به کار رفته است دو سبک متفاوت از سیاق دارند؛ یعنی گاهی مورد ستایش قرار گرفته و گاهی مورد نکوهش، اما در مورد آیتی که کلمه مرء در آن به کار رفته است باید دید که سیاق آیات چیست و آیا فرقی با کلمه انسان دارد یا نه.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید دعوت خدا و پیامبر را اجابت کنید هنگامی که شما را به سوی چیزی می‌خواند که شما را حیات می‌بخشد و بدانید خداوند میان انسان و قلب او حایل می‌شود و همه شما (در قیامت) نزد او گردآوری می‌شوید». (انفال: ۲۴)

کلمه مرء در این آیه در تفسیر نور به معنای مطلق انسان است و یادآوری می‌کند که خداوند بین انسان و قلبش حائل و پرده خواهد بود چنان که می‌نویسد: «تا فرصت داریم حق را بپذیریم. بنابراین، حائل شدن خدا بین انسان و قلبش کنایه از مرگ باشد و نه مؤمن مغرور شود و نه از کافر مأیوس شوید چون دل‌ها به دست خداست و او مقلب القلوب است و هر فکر و اندیشه‌ای که بر دل انسان بگذرد خداوند به آن آگاه است. او از هر چیزی به انسان نزدیک‌تر است، حتی از قلب او به خودش». (قرائتی، ۱۳۸۳، ۱۲۷/۷) در تفسیر اثنی عشری این کلمه به معنای مرد آمده است و می‌نویسد: «به تحقیق بدانید خدای تعالی حائل شود بین مرد و قلبش از اینکه بداند باطل حق است» (حسینی شاه عبدالعظیمی، ۱۳۶۳، ۳۱۹/۴). دلیل این معنا در تفسیر روان جاوید چنین آمده است: «قمی فرموده خدا حائل می‌شود بین مرد و بین چیزی که اراده دارد و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که حائل می‌شود بین او و بین آنکه بداند باطل حق است. همچنین از آن حضرت نقل کرده که مراد آن است که یقین نمی‌کند قلب که حق باطل است و باطل حق است هرگز. به نظر حقیر می‌خواهد بفرماید قلب آن است که به حق مطمئن می‌شود و به باطل مطمئن نمی‌شود؛ زیرا شیطان به مقام قلب راه ندارد و از مقام نفس و عقل تجاوز نمی‌کند و قلب، مقام رحمن است، پس او حائل می‌شود میان مرد و قلبش و مقلب القلوب و اقرب من حبل الوريد است. باید مردم به این مقام برسند و با او محشور شوند و به مجازات اعمال خودشان از خیر و شر برسند» (ثقفی تهرانی، ۱۳۶۳، ۵۲۲/۲). در تفسیر روشن در مورد حول و معنای آن می‌نویسد: «حول به معنی متحول شدن و تحویل به معنی متحول کردن از حالتی به حالت دیگر و یا از صفتی به صفت دیگر و یا از جریان و برنامه‌ای به جریان دیگر باشد و منظور از تحول در میان انسان و قلب او استیلا و سلطه و

نفوذ تمام است. حقیقت این تحول عبارت است از تجلی اسما و صفات او در مرحله استیلا و اشراف تمام که به صورت‌های مختلف (رحمانیت، افاضه، عطوفت، عزت، قاهریت، مغفرت، کبریایی، قدرت، احاطه، نفوذ و اراده) صورت می‌گیرد» (مصطفوی، ۱۳۸۰، ۳۱۵/۹).

به نظر می‌رسد که در این تفاسیر، مراد از مرد همان نوع انسان است، اما چون در چنین مواردی غلبه با مردان است از کلمه مرد به نمایندگی از زنان نیز استفاده می‌شود و کلمه مرد عمومیت معنی دارد. سیاق آیه مذکور بنابر تفاسیر، تحریص بر اطاعت از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که همان اطاعت از خداست؛ یعنی در اینجا انذار و تنذیر هردو به کار رفته‌اند. در تفسیر التحریر و التنویر آمده است: «لا شك أن القصد منها التنبيه على هذه الخصوصية لدعاء الرسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. مقتضی ارتباط نظم الکلام یوجب أن یكون مضمون هذه الجملة مرتبطاً بمضمون الجملة التي قبلها فيكون عطفها عليها عطف التكملة على ما تكمله، و الجملتان مجعولتان آية واحدة في المصحف و افتتحت الجملة باعلموا للاهتمام بما تتضمنه و حث المخاطبين على التأمل فيما بعده، و ذلك من أساليب الكلام البليغ أن يفتتح بعض الجمل المشتملة على خبر أو طلب فهم بأعلم أو تعلم لفتنا لذهن المخاطب و فيه تعريض غالباً بغفلة المخاطب عن أمر مهم فمن المعروف أن المخبر أو الطالب ما يريد إلا علم المخاطب بالتصريح بالفعل الدال على طلب العلم مقصود للاهتمام» (ابن آشور، بی تا، ۶۸/۹).

«يَا أُحْتَّ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا؛ ای خواهر هارون! نه پدرت مرد بدی بود، و نه مادرت زن بد کاره‌ای!». (مریم: ۲۸) در این آیه، کلمه مرء به معنای مطلق مرد آمده است و تخصیص به پدر مریم دارد. مراد از این آیه این است که از خانواده صالح، انتظار فرزند صالح می‌رود چون پدر مریم مردی صالح و درستکار است. سیاق آیه بر تنبیه و تذکار به فضیلت خانواده و آبای حضرت مریم است به اینکه فواحش از اولاد صالحین قبیح‌تر است. در تفسیر نمونه آمده است: «قضاوت مردم معمولاً عجولانه و براساس قرائن ظاهری است نه واقعیات و یکی از راه‌های تربیت و توجه دادن افراد به نیکی و فضیلت، نیاکان و خانواده است و از والدین و خانواده صالح جز فرزند صالح انتظار نیست و خانواده در رفتار و کردار فرزند مؤثر

است. همچنین انجام کار بد از دودمان شریف بیشتر مورد سرزنش است» (قرائتی، ۱۳۸۳، ۲۶۱/۵).

«إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا؛ و ما شما را از عذاب نزدیکی بیم دادیم. این عذاب در روزی خواهد بود که انسان آنچه را از قبل با دست‌های خود فرستاده می‌بیند و کافر می‌گوید: ای کاش خاک بودم و گرفتار عذاب نمی‌شدم». (نبأ: ۴۰) در این آیه نیز منظور از مرء، مطلق انسان است. برخی مفسرین معتقد هستند که منظور از انسان در اینجا کافر است به قرینه «إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ» چون کافر با دیدن هول و هراس قیامت آرزو می‌کند «ای کاش آفریده نشده بودم». در تفسیر الجواهر الثمین آمده است: «قوله تعالى وَمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ عَامٍ وَ قِيلِ هُوَ الْكَافِرُ بِقَرِينَةِ إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ فَالْكَافِرُ وَضَعُ مَوْضِعِ ضَمِيرِهِ لِلذَّمِّ» (شبرسید عبدالله، ۱۴۰۷ هـ.ق، ۳۵۳/۶). در تفسیر فتح القدير آمده است: «ما قدمت، ظرف یا بدل است از عذاب و یا ظرف است برای ضمیر مستتر و ما در اینجا موصوله یا استفهامیه است از آنچه که انسان آن را از پیش فرستاده و مراد از مرء، انسان مؤمن است که برای خود عمل نیک فرستاده است. همچنین می‌تواند کافر باشد؛ زیرا عمل نیکی پیش از این نفرستاده و حالا با دیدن عذاب آرزو می‌کند که ای کاش! نبودم جز خاک»؛ «و يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ فَإِنَّ الظَّرْفَ، اما بدل من عذاب، أو ظرف لمضمَر هو صفة له، أي: عذابا كائنا و يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ أَي: يشاهد ما قدَّمه من خير أو شرٍّ، و «ما» موصولة او استفهامیه. قال الحسن: و المرء هنا هو المؤمن، أي: يجد لنفسه عملا، فأما الكافر فلا يجد لنفسه عملا فيتمنى أن يكون ترابا، و قيل: المراد به الكافر على العموم، و قيل: أبي بن خلف و عقبه بن أبي معيط، و الأول أولى لقوله: يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا فَإِنَّ الْكَافِرَ وَاقِعٌ فِي مَقَابِلَةِ الْمَرْءِ، و المراد جنس الكافر يتمنى أن يكون ترابا لما يشاهده مما قد أعدَّه الله له من أنواع العذاب، و المعنى: أنه يتمنى أنه كان ترابا في الدنيا فلم يخلق، أو ترابا يوم القيامة. و قيل: المراد بالكافر أبو جهل، و قيل: أبو سلمة بن عبد الأسد المخزومي، و قيل: إبليس، و الأول أولى اعتبارا بعموم اللفظ، و لا ينافيه خصوص السبب كما تقدَّم غير مرَّة» (شوکانی، ۱۴۱۴ هـ.ق، ۴۴۷/۵). در این آیه چون انسان را از نزدیکی عذاب بیم می‌دهد سیاق آیه انداز است و ترساندن از هول و هراس قیامت. در تفسیر

المیزان در این مورد آمده است: «المراد به عذاب الآخرة و كونه قريبا لكونه حقا لا ريب في إتيانه و كل ما هو آت قريب. على أن الأعمال التي سيجزى بها الإنسان هي معه أقرب ما يكون منه» (طباطبایی، ۱۴۱۷ هـ.ق، ۱۷۵/۲۰). ابن آشور در تفسیر خود ذیل کلمه مرء و منظور از آن در این آیه می‌گوید: «و المرء: اسم للرجل إذ هو اسم مؤنثه امرأة و الاقتصار على المرء جرى على غالب استعمال العرب في كلامهم، فالكلام خرج مخرج الغالب في التخاطب لأن المرأة كانت بمعزل عن المشاركة في شؤون ما كان خارج البيت. و المراد: ينظر الإنسان من ذكر أو أنثى، ما قدمت يداه، و هذا يعلم من استقراء الشريعة الدال على عموم التكاليف للرجال و النساء إلا ما خص منها بأحد الصنفين لأن الرجل هو المستحضر في أذهان المتخاطبين عند التخاطب» (ابن آشور، بی‌تا، ۵۱/۳۰).

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَصَاحِبَتِهِ وَبَنِيهِ، لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ؛ در آن روز که انسان از برادر خود می‌گریزد، و از مادر و پدرش و زن و فرزندانش». (عبس: ۳۷-۳۴) در این آیه نیز منظور از مرء همان مطلق انسان است، اما در مورد اینکه چرا انسان از بستگان و نزدیکان خود می‌گریزد در تفسیر نمونه آمده است: «برخی نیز گفته‌اند منظور از فرار از برادران و پدران و مادران و همسر و فرزندان است که راه ایمان و تقوا و اطاعت خدا را نپیمودند. او از آنها فرار می‌کند مبادا به سرنوشتشان گرفتار شود. برخی نیز گفته‌اند این فرار به خاطر آن است مبادا اینها حقوقی به گردن او داشته باشند و از او مطالبه کنند و او از ادای آن عاجز باشد. در اینکه چرا نخست از برادر و بعد مادر، سپس پدر و بعد همسر و در آخرین مرحله سخن از فرزندان به میان آمده است برخی معتقد هستند به دلیل این است که در تمام اینها از مرحله پایین‌تر به مرحله بالاتر منتقل می‌شود و مقتضای بلاغت همین است که نخست بگوید انسان از برادرش می‌گریزد، بعد از مادر و پدر و بعد از همسر و فرزندان، ولی باتوجه به اینکه همه مردم در مورد علاقه و رابطه با این پنج گروه یکسان نیستند گاه برادر نقش مهمتری در زندگی انسان دارد بیشتر مورد علاقه اوست و گاه همسر و گاه فرزند. بنابراین، نمی‌توان يك قاعده کلی در اینجا به دست داد. در آیه بعد دلیل این فرار را بیان کرده است و

می‌فرماید: "در آن روز هرکدام از آنها وضعی دارد که او را کاملاً به خود مشغول می‌سازد؛ لَکَلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ" تعبیر به یغنیه (او را بی‌نیاز می‌سازد) کنایه ظریفی است از این حقیقت که در آن روز آن قدر انسان به خود مشغول است که به دیگری نمی‌پردازد و حوادث به قدری شدید و هولناک است که برای اشغال تمام فکر و قلب او کافی است» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۱۵۸/۲۶). سیاق آیه در اینجا تذکار و یادآوری هول و هراس قیامت و انداز و بیم‌دهی است.

منظور از کلمه مرء در آیات ۲۴ سوره انفال، آیه ۴۰ سوره نبا و آیه ۳۴ تا ۳۷ سوره عبس، مطلق انسان است، ولی در آیه ۲۸ سوره مریم این کلمه اختصاص به مرد دارد؛ زیرا می‌گوید: «پدرت مرد بدکاری نبود». سیاق این آیات انذار و تنذیر است جز اینکه در سوره انفال، تنبیه و تحریص نیز بیان شده است.

۴. نتیجه‌گیری

با رجوع به کتب لغت و تفاسیر مشخص می‌شود که معنای غالبی کلمه مرء، همان آدم و مطلق زن و مرد است. این کلمه اسم جنس است برای نسل بشر که از زبان سریانی و آرامی گرفته شده است. در وجه تسمیه انسان دو وجه بیان شده است: نخست، این کلمه از اُنسیان و از نسیان آمده است و چون انسان عهد خود با خدا را فراموش کرد بدین نام خوانده شد. دوم اینکه، چون انسان قادر است بین خود و سایر مخلوقات انس و الفت ایجاد کند به این نام خوانده شد؛ یعنی از ریشه اُنس است. آیاتی که کلمه انسان در آنها به کار رفته است او را دوگونه توصیف کرده‌اند. برخی به تکریم و توصیف او و برخی به نکوهش و سرزنش او پرداخته‌اند.

در مورد توصیف انسان در قرآن هفت دیدگاه مطرح شده که سرانجام آن چنین است: همان طور که خداوند امکانات و توانایی‌های ویژه و منحصری درمقابل سایر موجودات به انسان بخشیده از او مسئولیت‌ها و تکالیفی را مطالبه کرده است. همچنین با توجه به این نکته ضروری است ذکر شود که دسته اول از آیات که انسان را ستایش می‌کنند ناظر به انسان با

امکانات خدادادی هستند و دسته دوم که او را نکوهش می‌کنند ناظر به کیفیت برخوردی است که انسان در برابر تکالیف و مسئولیت‌هایش دارد. تفکیک بین مراحل هستی‌شناختی و ارزش‌شناختی انسان کلید حل معماست که چرا توصیف دوگانه‌ای از او در قرآن مطرح شده است.

آیاتی که کلمه مرء در آن آمده است دلالت بر مطلق نوع انسان دارد مگر در آیه ۲۸ سوره مریم که منظور از مرء، مطلق مرد است و این کلمه نیز به پدر حضرت مریم اختصاص دارد. سیاق آیاتی که کلمه مرء در آنها به کار رفته انداز و تنذیر به طور مطلق است. در برخی آیات نیز تنبیه و تحریص و گاهی تذکار و یادآوری است.

مراد از حائل شدن خدا بین انسان و قلبش یعنی، او را توانایی بر شناخت حق از باطل می‌دهد. یکی از راه‌های تربیت و توجه دادن افراد به نیکی و فضیلت، یاد کردن نیاکان و خانواده است؛ زیرا انجام فعل قبیح از اولاد صلحا بیشتر مورد سرزنش است. با توجه به آیه ۴۰ سوره نبأ، منظور از مرء همان کافر است به قرینه «إنا أنذرناکم» و کافر با دیدن هول و هراس قیامت و عذاب آن آرزو می‌کند «ای کاش خاک بودم». روز قیامت هر انسانی با دیدن صحنه‌های قیامت چنان به خود مشغول است که از دیگران حتی نزدیک‌ترین کسانش مانند برادر، مادر، پدر، دوست، همسر و فرزندان غافل است.

فهرست منابع

- * قرآن کریم (۱۳۷۳). مترجم: مکارم شیرازی، ناصر. قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلام.
- ۱. ابن آشور، محمد بن طاهر (۱۹۸۴). التحریر و التنویر، تحریر المعنی السدید و تنویر العقل الجدید من تفسیر الكتاب المجید. تونس: الدار التونسیه للنشر.
- ۲. ابن منظور، محمد بن مکرّم (۱۴۱۴ ه.ق). لسان العرب. محقق: احمد فارس صاحب الجوائب. بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع.
- ۳. بلاغی، سید عبدالحجّت (۱۳۸۶). حجه التفاسیر و بلاغ الاکسیر. قم: انتشارت حکمت.
- ۴. ثقفی تهرانی، محمد (۱۳۹۸). روان جاوید. تهران: نشر برهان.
- ۵. جصاص، احمد بن علی (۱۴۰۵ ه.ق). احکام القرآن (جصاص). محقق: قمحاوی، محمدصادق. بیروت: دار الاحیاء التراث العربی.
- ۶. جعفری، محمد تقی (بی‌تا). انسان در افق قرآن. اصفهان: نشر قائم.

۷. الجندی، درویش (بی تا). النظم القرآنی فی کشف زمخشری. مصر: دارالنهضة.
۸. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). حیات حقیقی انسان در قرآن. قم: نشر اسراء.
۹. جوهری، اسماعیل بن حماد (بی تا). تاج اللغة و صحاح العربیه. بیروت: چاپ احمد عبدالغفور عطار.
۱۰. حسینی شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (۱۳۶۳). تفسیر اثنی عشری. تهران: میقات.
۱۱. خسروی حسینی، سید غلام رضا (۱۳۷۵). ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن. تهران: انتشارات مرتضوی.
۱۲. خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمان (بی تا). الايضاح فی علوم البلاغه، المعانی و البیان و البدیع. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۱۳. شبر، سید عبدالله (۱۴۰۷ هـ.ق). الجوهر الثمین فی تفسیرالکتاب المبین. کویت: مکتبه الالفین.
۱۴. شوکانی، محمد بن علی (۱۴۱۴ هـ.ق). فتح القدیر. بیروت: دار ابن کثیر و دار الکلم الطیب.
۱۵. طالقانی، سید محمود (۱۳۶۲). پرتوی از قرآن. تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۶. طباطبایی، سید محمد حسین (۱۴۱۷ هـ.ق). تفسیر المیزان. قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.
۱۷. طریحی، فخرالدین (۱۴۱۶ هـ.ق). مجمع البحرین. محقق: حسینی، سید احمد. تهران: مرتضوی.
۱۸. فیض کاشانی، ملامحسن (۱۴۱۸ هـ.ق). الاصفی فی تفسیر القرآن. محقق: درایتی، محمد حسین، و نعمتی، محمد رضا. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۹. قرائتی، محسن (۱۳۸۳). تفسیر نور. تهران: مرکز فرهنگی درس هایی از قرآن.
۲۰. قرشی، سید علی اکبر (۱۳۷۱). قاموس قرآن. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۱. مترجمان (۱۳۶۰). ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن. تهران: انتشارات فراهانی.
۲۲. مدرسی، سید محمد تقی (۱۳۷۸). تفسیر هدایت. مترجم: آرام، احمد. مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی.
۲۳. مصباح، محمد تقی (۱۳۸۶). معارف قرآن خداشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی. قم: مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
۲۴. مصطفوی، حسن (۱۳۶۰). التحقیق فی کلمات القرآن. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۲۵. مصطفوی، حسن (۱۳۸۰). تفسیر روشن. تهران: مرکز نشر کتاب.
۲۶. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴). تفسیر نمونه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۲۸. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد (۱۴۱۶ هـ.ق). غرائب القرآن و رغائب الفرقان. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۲۹. واسطی زبیدی، محب الدین (۱۴۱۴ هـ.ق). تاج العروس من جواهر القاموس. محقق: شیری، علی. بیروت: دارالفکر للطباعه و النشر و التوزیع.